

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۶۹ - یکشنبه ۹۵/۱/۲۲

مرحله‌ی دوم فرمایشات محقق اصفهانی رحمته الله علیه

ایشان می‌فرمایند: مثل ﴿أوفوا بالعقود﴾ که عام به گونه‌ای وارد شده است که زمان ظرف واحدی برای آن است نه ظروف متعدده، یا به تعبیر دیگر عامی است که زمان در آن به عنوان ظرف واحد برای استمرار حکمش اخذ شده است، دارای دو حیثیت است: یک حیثیت عموم و شمول آن نسبت به هر عقدی و یک حیثیت اطلاق از زمانی آن از حیث خصوصیات زمان واحد.

یعنی ﴿أوفوا بالعقود﴾ را یکبار نسبت به افراد عرضیه‌ی عقد و نسخ‌های متفاوت عقد در نظر می‌گیریم، در این حالت عموم دارد و اصلاً مسأله‌ی زمان مطرح نیست، لذا گفته می‌شود ﴿أوفوا بالعقود﴾ یعنی وفا کنید به عقد بیع، به عقد اجاره، به عقد نکاح و ... و اگر یکی از این عقود از عموم ﴿أوفوا﴾ خارج شد، معنا ندارد دوباره به عموم

۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية (ط - قديم)، ج ۳، ص ۲۶۱:

و الذي ينبغي أن يقال هو إن العام الذي لوحظ الزمان الواحد ظرفاً لاستمرار حكمه كقوله تعالى: (أوفوا بالعقود) حيثية عمومه و شموله للوفاء، بكل عقد، و حيثية إطلاقه الأزمانى من حيث خصوصيات الزمان الواحدى، فمقتضى عمومه أن الوفاء بهذا العقد الملحوظ فرداً واحداً - فى قبال الوفاء بسائر العقود - مشمول للوجوب فى الجملة و مقتضى إطلاقه أن هذا الحكم ثابت لهذا الفرد - كسائر الافراد - فى هذا الزمان المستمر من دون تخصصه بوجود خصوصية محددة له، و لا بعدمها.

فان أريد التمسك بحيثية عمومه، فالأمر كما مرّ، حيث أن الواحد لا يعقل أن يكون خارجاً و داخلًا، بل خروج الواحد إذا ثبت فبالملازمة العقلية، يقال بخروجه بقول مطلق، و لا يعقل الشك فى شمول هذا الحكم المجمول له أصلاً.

و إن أريد التمسك بحيثية إطلاقه، فلا بدّ من بيان الفارق بين هذا المطلق و مقيدة، و سائر المطلقات و مقيدات، مع أنه لا فارق أصلاً إذ ليست وحدة الزمان - المجمول ظرفاً لثبوت طبيعى الحكم لطبيعى الوفاء مثلاً - وحدة شخصية، كى يتوهم أن الواحد الشخصى غير قابل للتقييد.

فان طبيعى الحكم المنحل إلى أحكام متعددة يستحيل أن يكون ظرفه شخصياً بل واحد طبيعى، فىكون طبيعى الحكم المتعلق بطبيعى الموضوع فى طبيعى زمان وحدانى بوحدة طبيعية كمظروفه و متعلقه، و الواحد الطبيعى قابل للتقييد الذى يجعله حصّة، و الحصّة وحدتها الطبيعية و استمرارها محفوظة، فىكون المطلق و المقيد بمنزلة دال واحد من الأول على ظرفية حصّة طبيعية للحكم الطبيعى، الثابت لموضوع كذلك.

تمسک شود؛ زیرا وقتی خارج شد، اگر بتوان دوباره به آن تمسک کرد یعنی داخل است، در حالی که معنا ندارد شیء واحد هم داخل در عموم باشد و هم خارج از عموم و اصلاً جای این شبهه نیست که بعد از خروج، عام بتواند مرجعیت داشته باشد. یکبار هم ﴿اوفوا بالعقود﴾ را از حیث افراد طولیه در نظر می‌گیریم که از این حیث اطلاق دارد؛ چون فرض این است که زمان به عنوان ظرف واحد اخذ شده است نه قطعه‌های مستقل، و این ظرف واحد همه‌ی افراد طولیه را در برمی‌گیرد. لذا محقق اصفهانی رحمته‌الله می‌فرماید: ﴿اوفوا بالعقود﴾ عرضاً تکثر پیدا می‌کند و حصه‌های متفاوت را شامل می‌شود و این حصه‌های متفاوت در طول زمان دارای حکم می‌باشند؛ یعنی در طول زمان، وفای به بیع لازم است، وفای به اجاره لازم است، وفای به نکاح لازم است و ... که این مقتضای اطلاق متعلق است.

بنابراین به نظر ایشان در مثل ﴿اوفوا بالعقود﴾ دو حیثیت موجود است؛ یک حیثیت عموم که مربوط به حصه‌های عرضی است و یک حیث اطلاق و شمولی که مربوط به اطلاق در طول زمان می‌شود و در هر حصه‌ی عرضی وجود دارد و این چیزی است که می‌تواند مستفاد از اطلاق عقد باشد؛ زیرا شارع که فرمود ﴿اوفوا بالعقود﴾ عقد را با قیدی نیاورد بلکه این عقد مطلق است، زمان هم که واحد اخذ شده است، لهذا عقد بیع دیگر تخصیص نشده و یک حصه است و حکم آن که مثلاً وجوب وفا باشد نیز طبیعی و سنخ وجوب است، موضوع هم که عقد باشد سنخاً واحد است و چون قیدی ندارد لامحاله تمام ازمناه‌ای که می‌تواند در خارج و در عالم امثال، متقطع باشد و در بخشی از زمان امثال شود و در بخشی از زمان امثال نشود، همه را شامل می‌شود و این ضربه‌ای به وحدت سنخیه‌ی حکم و موضوع و متعلق نمی‌زند؛ چون بیان شد وحدت سنخیه با تعدد خارجی قابل جمع است؛ زیرا یکی مربوط به عالم جعل و دیگری مربوط به عالم امثال است.

حال که چنین شد و اطلاق وجود دارد، چرا می‌گویید بعد از تقیید در بخشی از زمان، ولو آن زمان وسط باشد، نمی‌توان به ﴿اوفوا بالعقود﴾ مراجعه کرد؟! اگر مقصود عموم عام است که یعنی به عموم نمی‌شود مراجعه کرد، سخن درستی است و مورد قبول است؛ زیرا عموم در مرحله‌ی جعل عرضاً متکثر است نه طولاً، لذا وقتی چیزی از آن خارج شد نمی‌توانیم بگوییم هم خارج است و هم داخل، ولی چرا نتوانیم به اطلاق عام تمسک کنیم؟!

جناب شیخ و آخوند رحمته‌الله که منکر مرجعیت عام از حیث اطلاق هستند (شیخ بالجمله و آقای آخوند رحمته‌الله فی الجمله) باید دلیلی اقامه کنند که اطلاق در اینجا با اطلاق در سایر موارد متفاوت است، در حالی که فارقی بین اطلاق در اینجا با جاهای دیگر وجود ندارد. آری خصوصیات وجود دارد، لکن دخیل در مطلب

نیست لذا در چنین مواردی می توان عند الشک به اطلاق «أوفوا بالعقود» نسبت به زمان مراجعه کرد و نوبت به استصحاب نمی رسد.

دفع چند شبهه توسط محقق اصفهانی رحمته الله

یک شبهه^۱ که ایشان با تعبیر «ربما يتخيل الفرق بين هذا المطلق و سائر المطلقات»^۲ مطرح می کنند، چنین

۱. در پاورقی آمده است: «راجع درر الاصول...»، لذا معلوم می شود که دقیقاً منطبق بر حرف حاج شیخ عبدالکریم رحمته الله در درر نبوده است، لذا نمی دانیم قائل کیست و معمولاً هم وقتی ایشان کلام حاج شیخ عبدالکریم رحمته الله را نقل می کند تعبیر به بعض اجله می کند، لذا این تعبیر که «ربما يتخيل» بعید است که مراد حاج شیخ عبدالکریم باشد، به هر حال مهم اصل شبهه است. ✓ در الفوائد، ص ۵۷۰:

فان قلت: كيف يتمسك بالاطلاقات بعد العلم بالتقييد، و يقتصر في عدم التمسك بها على المقدار الذي علم بخروجه، و الحال أن مفادها واحد، و بعد العلم بالتقييد يعلم انه ليس بمراد، مثلاً، لو فرضنا ورود الدليل على وجوب عتق الرقبة و علمنا بالدليل المنفصل أن الرقبة الكافرة عتقها غير واجب، فيلزم ان لا يكون الموضوع في الدليل الاول المفهوم من اللفظ المذكور فيه، و بعد ما لم يكن هذا المعنى مراداً منه لا يتفاوت في كونه خلاف الظاهر، بين ان يكون المراد منه الرقبة المؤمنة، او مع كونها عادلة، و ليست مخالفة الظاهر على تقدير ارادة المفهوم الثاني من اللفظ أكثر، حتى يحمل اللفظ بواسطة لزوم حفظ مراتب الظهور بقدر الإمكان على الاول، اذ ليس في البين إلاً تقييد واحد، كترت دائرته او قلت، و المفروض انا نرى ان ديدن العلماء «قدس سرهم» على التمسك بالاطلاق في المثال المذكور، و الحكم ببقاء الرقبة المؤمنة سواء كانت عادلة ام فاسقة تحت الاطلاق. قلت: الفرق بين المطلق و ما نحن فيه أن المطلق يشمل ما تحته من الجزئيات في عرض واحد، و الحكم انما تعلق به بلحاظ الخارج، فظهور القضية استقر في الحكم على كل ما يدخل تحت المطلق بدلا او على سبيل الاستغراق، على اختلاف المقامات، فاذا خرج بالتقييد المنفصل شيء بقي الباقي بنفس ذلك الظهور الذي استقر فيه اولاً، و هذا بخلاف ما نحن فيه، فان الزمان في حد ذاته أمر واحد مستمر ليس جامعاً لافراد كثيرة متباينة، إلاً ان يقطع بالملاحظة و جعل كل من قطعاته ملحوظاً في القضية، كما في قولنا: اكرم العلماء في كل زمان، و اما اذا لم يلاحظ على هذا النحو كما في قولنا: اكرم العلماء، و مقتضى الاطلاق ان هذا الحكم غير مقيد بزمان خاص، فلازمه الاستمرار من اول وجود الفرد الى آخره، فاذا انقطع الاستمرار بخروج فرد في يوم الجمعة مثلاً، فليس لهذا العام المفروض دلالة على دخول ذلك الفرد يوم السبت، اذ لو كان داخل لم يكن هذا الحكم استمراراً للحكم السابق، كما هو واضح.

۲. نهاية الدراية في شرح الكفاية (ط - قديم)، ج ۳، ص ۲۶۲:

و ربما يتخيل الفرق بين هذا المطلق و سائر المطلقات.

بتقريب: أن سائر المطلقات لها جهات عرضية من كون الرقبة مثلاً مؤمنة أو كافرة، و من حيث كونها عالمة أو جاهلة، و هكذا فملاحظة تلك الجهات و إطلاق الحكم بلحاظها غير مناف لشيء.

بخلاف ما نحن فيه، فان الزمان الواحد المستمر ليس بنفسه ذا أفراد متكررة إلاً بالتقطيع، و ملاحظته بنحو التقطيع فلا معنى لإطلاقه من تلك الجهات حتى يخرج جهة منه. و يبقى إطلاقه من سائر الجهات محفوظاً فمعنى إطلاقه ليس إلاً جعل الزمان الوجداني المستمر - دون زمان خاص - ظرفاً للحكم، و بمعنى المقيد، و لو في الجملة يختل هذا الإطلاق.

و يندفع: بأن الإطلاق ليس جمعاً بين القيود، حتى يكون مرجعه إلى الحكم في كل قطعة قطعة، ليكون خلفاً بل إلى ملاحظة خصوصيات هذا الطبيعي الوجداني، و عدم جعل وجودها و لا عدمها دخیلاً في الحكم، كما هو معنى الإطلاق الالبشرطي القسمي، فالنظر إلى قطعات الزمان و عدم تقييد طبيعي الزمان بها - وجوداً أو عدماً - معنى، و النظر إليها و جعلها ظرفاً للحكم معنى آخر، و ما هو خلف هو الثاني دون الأول، و إلاً فملاحظة الزمان الوجداني المستمر مهملاً - في مقام جعل الحكم الحقيقي جداً - محال. و ملاحظته متقطعاً خلف، و ملاحظته لا بشرط قسماً لا يعقل إلاً بالنظر

است که ما نحن فيه یعنی اطلاق ازمانی، با اطلاق عرضی تفاوت دارد. جایی که می‌خواهیم اطلاق را در افراد عرضی مرجع قرار دهیم مثل اینکه رقبه شامل مؤمنه، کافره، عالمه، جاهله و... باشد، چون این‌ها تکرر دارند اخذ به اطلاق مانعی ندارد. اما اگر بخواهیم از حیث زمان و بعد از خروج حکم در بخشی از زمان به اطلاق مراجعه کنیم، ممکن نیست؛ زیرا فرض این است که زمان واحد است، اگر رجوع به اطلاق کنید یعنی متکثر فرض شده است و این خلف فرض است. لهذا وقتی اطلاق از حیث زمان، زمین خورد دیگر قابل مراجعه نیست و این اطلاق مختل می‌شود و اطلاق خاصی است که با سایر اطلاقات متفاوت است.

مرحوم محقق اصفهانی در پاسخ به این شبهه می‌گوید که می‌توانیم باز هم به اطلاق مراجعه کنیم؛ زیرا اطلاق، جمع بین قیود نیست تا بگویید هر جا که می‌خواهیم به اطلاق مراجعه کنیم یعنی یک قید را طرد کرده‌ایم و بقیه را در نظر گرفته‌ایم، تا لازمه‌اش تکرر واحد باشد. مثلاً وقتی می‌گوییم «الماء مطهر» و آب ممکن است مثلاً گرم، سرد، شیرین یا شور باشد، این‌ها قیود متعدده‌ای هستند، آیا اطلاق یعنی ماء با همه‌ی این قیود؟! یعنی آب شیرین، آب تلخ، آب گرم، آب سرد و...؟! آیا این‌ها همه مأخوذ در اطلاق است؟! اگر چنین فکر کنید باید بگویید اگر یک قید از اطلاق خارج شد و بعد به اطلاق تمسک کنیم لازمه‌اش تعدد واحد است، در حالی که این حرف غلط است؛ زیرا:

اطلاق یعنی در نظر گرفتن لا بشرط قسمی و رفض قیود؛ یعنی طبیعت را اخذ کنیم. مثلاً ماء را اخذ و قیود را القاء کنیم، نه اینکه عدمش را اخذ کنیم که بشرط لا شود یا وجودش را اخذ کنیم که بشرط شیء شود؛ لا بشرط قسمی یعنی طبیعت. وقتی لا بشرط قسمی را اخذ کردیم و در بخشی از زمان به تخصیص خارج شود، آنچه که می‌ماند باز حصه‌ی واحده‌ی طبیعی است، ولی حصه‌اش ضعیف‌تر و دایره‌ی حصه کوچک‌تر شده است و ضیق دایره‌ی حصه غیر از تکرر است. لهذا چه بخشی از زمان از ابتدا خارج شود چه از انتها خارج شود و چه از وسط خارج شود، ضربه‌ای به تمسک به این اطلاق نمی‌زند و وحدت سنخی اطلاق باز محفوظ است.

إلی الخصوصیات الموجبة وجوداً و عدماً لكونه بشرط شیء و لكونه بشرط لا.

كما أنّ تخيل عدم صحّة التقیید لكونه فرع انعقاد ظهورات للعام المطلق - من حيث قطعات الزمان - و المفروض أنّ المطلق له ظهور واحد فی معنی واحد مستمراً، و بعد رفع الید عنه لا ظهور یتمسک به.

مندفع؛ بآنه لا تعدد للظهور هنا، و لا فی سائر المطلقات، و لا فی العمومات، بل للفظ - وضعاً أو إطلاقاً - ظهور واحد فی معنی واحد، سواء كان ذلك المعنی الواحد متکثراً بالذات أو واحداً بالذات، و إنما التخصیص و التقیید لقیام حجة أقوى من الحجة علی ذلك المتکثر بالذات، أو المتحد بالذات، یاخراج فرد من الأول أو جعل الثانی حصّة خاصّة مع بقاء الظهور الوجدانی علی حاله فی جمیع المقامات.

آری، گاهی وحدت مربوط به طبیعی خالص است مثل «ماء» و گاهی وحدت در حصه‌ی طبیعت است مثل «الماء الحار». همان‌طور که در «الماء مطهر» طبیعت واحده موضوع حکم است، اگر گفتیم «الماء الحار حکمه کذا» آن‌هم باز طبیعت و سنخ، موضوع حکم است ولی سنخی است که دایره‌اش ضیق است، حصه شده است و حصه شدن منافاتی با وحدت ندارد.

لهذا اطلاق ماء یک ظهور داشت که همه‌ی آن ظرف زمان واحد را در برمی‌گرفت، با قیدی که آمد گوشه‌ای از آن ظرف زمان از ابتدا یا انتها یا وسط بریده شد، لکن باز باقیمانده اطلاق دارد و بقیه را در بر می‌گیرد، لهذا مانعی ندارد که مرجع قرار گیرد. پس اینکه گفته‌اند عام و یا مطلق ظهورات متعدده دارد و این با تکرر سازگاری دارد، درست نیست بلکه مطلق یا حتی عام، ظهور واحد دارد ولی سعه‌ی آن با دلیل دیگری ممکن است کم شود.

سپس محقق اصفهانی رحمته الله می‌گوید^۱ بنابراین معلوم شد محذور مذکور در حاشیه‌ی رسائل^۲ نیز نسبت به تمسک به اطلاق وارد نیست؛ زیرا نه محذور تعدد واحد پیش می‌آید، نه محذور انفصال متصل، نه محذور انقطاع مستمر، هیچ‌یک از این‌ها پدید نمی‌آید. همچنین محذور تبعض واحد یا تجزی بسیط پیش نمی‌آید؛ بلکه کأن آن واحد بسیط سعه‌اش کمتر شده است و حصه‌ی ضعیف‌تر و ضیق‌تری تحت حکم رفته و این مشکلی ندارد.

سپس محقق اصفهانی رحمته الله این مطالب را با چند مثال متمیم می‌کند^۳ که بیانش چندان لازم نیست و

۱. همان، ص ۲۶۳:

و أما حدیث تعدد الواحد، و الاتصال بعد الانفصال، حتی یوجب الفرق بین التخصیص من الابتداء و الانتهاء، و بین التخصیص فی الأثناء. فالجواب عنه: أن الوحدة تارة - تلاحظ فی مقام الثبوت، و فی مرحلة الخارج، فالمفروض - كما مرّ بهانا - تعدد الحكم الجدی، لتعدد إطاعته و عصیانه. و أخرى - تلاحظ فی مقام الإثبات، و فی مرحلة الجعل، و التعدد فی هذه المرحلة بجعل شخصین من البعث، أو حصتین منه، و وحدته بجعل طبیعی البعث، أو جعل حصّة منه بدالّ واحد علیها أو بدالین كما مرّ. و الاستمرار الزماني هنا ليس بلحاظ استمراره خارجاً بعدم تخلل زمان بین زمانین، بل بلحاظ جعل ظرف واحد لهذا الحكم الوجدانی، لا جعل حصتین من طبیعی الظرف، فوحدته فی هذه المرحلة، و عدم تفرقه أجنبي عن تعدده فی الخارج، و تخلل العدم بین زمانی ثبوت الحكم قبلاً و بعداً. و لا فرق فی انحفاظ وحدة الحكم، و وحدة ظرف ثبوته جعلاً بین أن يكون الوجدانی طبیعی الزمان، أو حصّة منه، كما لا فرق - فی تخصصه بحصّة - بین كونه كذلك بدالّ واحد أو بدالین.

۲. درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، الحاشیة الجدیة، ص ۳۷۵.

۳. نهاية الدراية فی شرح الكفاية (ط - قديم)، ج ۳، ص ۲۶۴:

و من البين أنه لو امر بإكرام زيد - مثلاً - في يوم الجمعة مطلقاً بحيث لوحظ يوم الجمعة ظرفاً وجداني متعلق بطبيعي الإكرام فانه لا شبهة في

نتیجه‌گیری نهایی می‌کند که به هر حال در زمان مشکوک، عام بما هو عام نمی‌تواند مرجع باشد؛ مثلاً بعد از انقضاء زمان قطعی خیار غبن، تمسک به عموم «اوفوا بالعقود» نمی‌شود کرد، اما تمسک به اطلاق «اوفوا بالعقود» و حکم به وجوب وفا در زمان شک مانعی ندارد و مقدم بر استصحاب است.

نقد و بررسی کلمات محقق اصفهانی رحمته الله

واقع امر این است که بعض مطالب ایشان دقیق و حقیق به تصدیق است، اما بعض مطالب هم مورد مناقشه است.

مطلب اول در بررسی کلام محقق اصفهانی رحمته الله

اما یک بخش قابل تصدیق از فرمایشات ایشان آن است که اگر زمان ظرف مستقل باشد به آن اعتبار می‌توانیم رجوع به عام کنیم و رجوع به عام اختصاص به جایی ندارد که زمان به نحو قید مقوم اخذ شده باشد. این حرف درست است؛ زیرا اگر به نوعی زمان یا هر چیز دیگر را دخالت در حکمی دادیم، حکم به اعتبار دخالت آن شیء - ولو مقوم نباشد - قابل تقسیم است و تقسیم یعنی تكثر، تكثری هم که ما می‌خواهیم تكثر اعتباری است و تكثر واقعی نمی‌خواهیم. از این جهت به خلاف سخن مرحوم نائینی، زمان می‌تواند قید موضوع هم بشود. این فرمایش درست است و بعید نمی‌دانم که مقصود شیخ رحمته الله و حتی متن کفایه نیز همین باشد که اگر زمان به نوعی دخیل در حکم بود که بالنتیجه دخیل در موضوع بود یا ابتداءً دخیل در موضوع بود، تكثر لازم برای رجوع به عام درست می‌شود.

البته باید این مطلب را اضافه کنیم که هر جا زمان یک امر قهری است که اگر در لسان دلیل هم اخذ شود از باب مثل اخذ «وربائبکم اللاتی فی حجورکم» است، یعنی مثل قید غالبی است که مأخوذ می‌باشد ولی دخیل در حکم نیست، اگر زمان از این باب اخذ شود دیگر زمان موجب تكثر حکم نمی‌شود و لذا عند

وحدة الحكم و استمراره فی ظرفه - و هو يوم الجمعة - من دون تخصصه بحصة خاصة من طبیعی يوم الجمعة، مع أن كل يوم جمعة منفصل عن جمعة أخرى خارجاً.

فكذا لو أمر بإكرام زيد في طبیعی الزمان ما عدا الجمعة، فانه ظرف واحد، و ان تخلل العدم بين أزمنة ثبوت الحكم خارجاً، و إلاً فلو بنى على ملاحظة الخارج، للزم من تقييده من أول الأمر مثلاً - مع ظهور القضية في ثبوت الحكم بالوفاء من حين انعقاد العقد - تبعض الواحد و تجزئ البسيط و الواحد لا يتبعض و البسيط لا يتجزأ، و حيث انه ليس الثبوت الخارجی ملاك الوحدة، و التعدد، و الاستمرار، و الانقطاع، بل الثبوت في مرحلة الجعل، فكما لا تعدد، و لا انقطاع في هذه المرحلة، كذلك لا تبعض و لا تجزئ فيها.

و من جميع ما ذكرنا تبين صحة الاستدلال بأصالة الإطلاق عند الشك في تقييد زائد، و لا مجال للاستصحاب في هذا القسم، كما لا مجال له في القسم الآخر المبني على كون الزمان ملحوظاً بنحو التقطيع الموجب لتعدد الحكم و الموضوع جعلاً، فتدبره فانه حقیق به.

الشک عام مرجع نمی‌باشد.

پس اصل این کلام ایشان مورد تصدیق است و تقریباً از اول هم به گونه‌ای مطالب شیخ رحمته‌الله را بیان کردیم که با این حرف در بیشتر موارد سازگار باشد. آری، کلمات بعضی از بزرگان با این مبنا سازگار نیست.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی